

استراتژی آمریکا در تقابل با نفوذ اقتصادی و سیاسی – امنیتی چین در آسیای مرکزی

حسین رفیع^۱

محسن بختیاری جامی^۲

شتاب رشد اقتصادی چین در دهه‌های اخیر برتری اقتصادی و نظامی آمریکا در آسیا و جهان را با چالش مواجه نموده است. جمهوری خلق چین برای رسیدن به جایگاه یک ابرقدرت، نفوذ موثر در سازمان‌های منطقه‌ای را در اولویت قرار داده تا از ظرفیت‌های آنان در راستای تامین انرژی و حفظ امنیت ملی خود استفاده کند. آسیای مرکزی به عنوان عقبه استراتژیک چین و خط مقدم مبارزه با تروریسم، پس از سال ۲۰۰۱ عرصه رویارویی دو قدرت بزرگ قرار گرفته که باعث وقوع تحولات اساسی در این کشورها شده است.

مقاله حاضر کوشیده است با توجه به داده‌های نظری، اهداف هژمون‌طلبی ایالات متحده و نفوذ جمهوری خلق چین در کشورهای آسیای مرکزی را تبیین نماید از این رو، چگونگی مقابله آمریکا با چین در این منطقه با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است. بر اساس یافته‌های پژوهشی مقاله، آمریکا در صدد بوده است: الف) ضمن مقابله با هدف مهم چین در بهره‌برداری از منابع انرژی آسیای مرکزی به تقابل با نفوذ اقتصادی این کشور بپردازد. ب) با تقویت پایگاه‌های نظامی خود به ویژه در جوار مرزهای چین، این کشور را در محاصره استراتژیک قرار دهد. ج) با تشدید برخی تمایلات جدایی طلبانه در چین و همبستگی‌های قومی در منطقه، جمهوری خلق چین را درگیر برخی چالش‌های امنیتی سازد.

واژگان کلیدی: آسیای مرکزی، سین‌کیانگ، صعود چین، منابع انرژی، مهار چین و هژمونی آمریکا.

Email: h.rafi@umz.ac.ir

^۱ نویسنده مسئول، استادیار دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

^۲ دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

Email: mohsenbakhtiari2000@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۲۵، تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۱۵

مقدمه

چین پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به بزرگترین مسأله سیاسی و ژئواستراتژیک^۱ آمریکا تبدیل شده است. این کشور از یک سو شریک اصلی تجاری آمریکا و از سوی دیگر تنها قدرت جهانی است که دشمن ایدئولوژیک آمریکا محسوب شده که توانایی هسته‌ای آن تحت کنترل مستقیم آمریکا نمی‌باشد. این خصوصیات، چین را عامل ترس و نگرانی و بزرگترین مشکل امنیتی آمریکا تبدیل کرده، تا آنجا که برژینسکی^۲ چین را «لنگر شرقی» سیاست خارجی آمریکا در اوراسیا تلقی می‌کند که هم وزن اروپا ارزش دارد (عزتی، ۱۳۸۴: ۸۹). کشور چین از دهه ۸۰ میلادی با در پیش گرفتن سیاست‌هایی واقع‌گرایانه در عرصه‌های داخلی و خارجی به موفقیت‌های زیادی دست یافته که کسب این موفقیت‌ها همراه با قابلیت‌های ضمنی این کشور آن را قدرتی بزرگ و تاثیرگذار و به‌کاندیدای ابرقدرتی در قرن ۲۱ تبدیل کرده است. خیزش چین و افزایش دامنه نفوذ و تاثیرگذاری همراه با تلاش آرام برای ایجاد تغییر و تحولات سیستمیک، روز به روز ایده انتقال مرکز ثقل قدرت از آتلانتیک^۳ به آسیا-پاسیفیک^۴ را بیشتر برجسته کرده است؛ تا جایی که می‌توان این وضعیت را یک «معجزه» و از کشور چین به عنوان کشور «آینده» یاد کرد.

آمریکا کشور چین را یک چالش در مناطق تحت نفوذ خود در آسیا و جهان می‌داند. رقیبی که در قرن ۲۱، توانایی به چالش کشیدن برتری جهانی آمریکا در اهداف بلند مدت را دارد. واقعیت این است که چین در آینده نه چندان دور به دلیل رشد سریع اقتصادی در موقعیتی است که به یک هژمون منطقه‌ای و به دنبال آن یک بازیگر قدرتمند در صحنه جهانی تبدیل خواهد شد. افزایش قدرت چین در ابعاد مختلف که به دنبال دستیابی به توانمندی‌های اقتصادی حادث شده است، منافع حیاتی آمریکا در آسیای مرکزی را تهدید می‌نماید و جایگاه آمریکا را به عنوان مسئول حفظ امنیت و مدافع سیستم و نظم حاکم بر آن، بر هم خواهد زد. در حقیقت، هدف چین از افزایش توان اقتصادی و نظامی، کوتاه کردن دست آمریکا از قاره آسیا می‌باشد. از این رو، بهترین استراتژی آمریکا برای جلوگیری از سلطه چین بر آسیا برقراری روابط گسترده و نزدیک‌تر با کشورهای همسایه چین است.

^۱ . Geostrategic

^۲ . Zbigniew Brzezinski

^۳ . Atlantic

^۴ . Asia-Pacific

پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حضور نظامی - امنیتی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی به منظور مبارزه با تروریسم، چین با درک پیامدهای نامطلوب این حضور برای منافع ملی، تقویت همکاری‌های اقتصادی و امنیتی با کشورهای آسیای مرکزی را مورد توجه قرار داده که این همکاری‌ها به شکل دوجانبه و چندجانبه در چارچوب سازمان همکاری شانگهای^۱ به عنوان تضمین حفظ منافع راهبردی چین در منطقه مورد توجه قرار گرفته است. در واقع برای پکن از ابتدا آشکار بود که حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی تنها به انجام عملیات پشتیبانی از اقدامات ضدتروریستی در افغانستان محدود نمی‌شود، بلکه آمریکا اهداف دیگری از جمله مقابله با نفوذ چین در منطقه را دنبال می‌کند که با توجه به انتخاب رویکرد اقتصادی توسط رهبران حزب کمونیست در عرصه بین‌الملل، می‌تواند دستیابی به اولویت نخست چین در منطقه آسیای مرکزی را با چالش مواجه کند. آنچه اهمیت این اولویت را افزایش می‌دهد، منابع نفت و گاز و انرژی‌های فسیلی آسیای مرکزی می‌باشد که بیشترین جذابیت را برای اقتصاد در حال رشد چین در برداشته است. میزان اهمیت کشورهای آسیای مرکزی برای چین به برخورداری از انرژی بستگی دارد. کشورهای قزاقستان، ازبکستان و ترکمنستان دارای منابع انرژی هستند که در درازمدت تامین‌کننده باثبات انرژی برای چین خواهند بود در حالی که دیگر کشورها به لحاظ سیاسی - امنیتی دارای اهمیت می‌باشند.

بررسی رویارویی آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهانی با سیاست‌های مهم‌ترین چالشگر نظم و هژمونی آمریکا در زمینه اقتصادی از این رو اهمیت می‌یابد که چین با آگاهی از خطرات جبران‌ناپذیر تقابل مستقیم با منافع آمریکا به گونه‌ای مسالمت‌آمیز در حال قدرت‌یابی در سطح آسیا و جهان است. از این رو، وقوع تحولات اساسی در آسیای مرکزی به ویژه در همسایگی مرزهای غربی چین، حاکی از عزم آمریکا برای مقابله با گسترش حوزه نفوذ چین در آسیای مرکزی است، که آگاهی و درک چنین مسائلی برای آینده حائز اهمیت می‌باشد. اکنون مهم‌ترین سوالی که مطرح می‌شود این است که با توجه به لشکرکشی آمریکا به آسیای مرکزی و صرف هزینه‌های زیاد به منظور مبارزه با تروریسم و عدم موفقیت در این زمینه، استراتژی آمریکا در مهار و کنترل قدرتی منطقه‌ای نظیر چین چه بوده است؟ روش تحقیق به کار گرفته شده در این پژوهش توصیفی - تحلیلی است.

^۱ . Shanghai Cooperation Organization

ابعاد نظری تقابل چین و آمریکا

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ و از بین رفتن خطر کمونیسم برای جهان سرمایه‌داری و در راس آن آمریکا، توجه دولتمردان آمریکا همچنان به شرق و دیگر قدرت بزرگ این منطقه معطوف شد. کشور چین پس از مرگ مائو تسه تونگ^۱ اصلاحات بزرگ اقتصادی را اجرا کرد که پایه اصلی آن آزاد سازی اقتصادی و برقراری بازار آزاد در سیستم اقتصادی بود و توانست دستاوردهای بزرگی در دهه‌های اخیر برای توسعه صنعتی چین به ارمغان آورد. هدف چین از اصلاحات اقتصادی تعامل با جامعه بین‌المللی برای بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصاد بازار آزاد و حضور فعالانه در سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای در راستای رسیدن به جایگاه ابر قدرتی در قرن ۲۱ بوده است. از این رو، سیاست خارجی خود را بر اساس افزایش اعتبار به عنوان یک بازیگر بین‌المللی مسئول و همگرا قرار داده تا به همسایگان اطمینان دهد که رشد اقتصادی چین برای سایر کشورها تهدیدزا نمی‌باشد. پذیرش چند جانبه‌گرایی و شرکت در ائتلاف‌ها و ابتکار در ایجاد سازمان همکاری شانگهای موید این جهت‌گیری جدید می‌باشد. این استراتژی‌های بلندمدت، همراه با توسعه اقتصادی شتابان نگرانی‌های ایالات متحده از قدرت‌یابی این کشور را در دهه‌های اخیر افزایش داده است. اولین واکنش نسبت به صعود قدرت اقتصادی - نظامی چین از سوی رئیس‌جمهور آمریکا در نوامبر سال ۱۹۹۶ ابراز گردید. با انتخاب جورج دبلیو بوش^۲ به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا در سال ۲۰۰۰، چین به عنوان یک تهدید خاموش و "رقیب استراتژیک" برای آمریکا معرفی شد. به دنبال آن، موضع‌گیری‌ها در گزارش دفاعی چهار ساله پنتاگون در سال ۲۰۰۱ برای اولین بار آسیا مهم‌تر و حساس‌تر از اروپا معرفی گردید. در واقع، هدف اصلی این گزارش از آوردن عنوان آسیا اشاره به کشور چین بود. در این گزارش تاکید گردید که ایالات متحده در آینده نزدیک با رقبای مهمی مواجه خواهد بود، اما این ظرفیت برای قدرت‌های منطقه‌ای به ویژه چین وجود دارد که ظرفیت‌های خود را توسعه داده و ثبات منطقه‌ای را که آمریکا در آنها منافع حیاتی دارد، تهدید نماید (Ron, 2009: 10). در تایید این ادعا، مرشایمر^۳ از نظریه پردازان واقع‌گرای ته‌اجمی معتقد است با توجه به وضعیت فعلی،

^۱. Mao Tse Tung

^۲. George W Bush

^۳. Mearsheimer

خیزش اقتصادی چین نمی‌تواند صلح‌آمیز باشد و اگر این کشور همچنان به رشد اقتصادی خود ادامه دهد، پس از ۴ دهه آمریکا و چین به سمت رقابت‌های امنیتی بیشتر و احتمال وقوع جنگ پیش خواهند رفت و از طرف دیگر همسایگان چین مانند هند، ژاپن، سنگاپور، کره جنوبی و ویتنام که درصدد ارتقای منزلت و جایگاه خود در سیستم بین‌الملل هستند برای مهار قدرت چین به سمت ائتلاف با آمریکا حرکت خواهند کرد. مرشایمر بر این باور است که چین در تلاش برای دیکته کردن سیاست‌های خود به همسایگان به عنوان سیاست‌های قابل قبول است تا به آمریکا فشارهایی برای خروج از آسیا وارد کند؛ همان‌گونه که آمریکا قدرت‌های بزرگ اروپایی را از نیمکره غربی بیرون کرد. به نظر وی رسیدن به هژمونی منطقه‌ای تنها راهی است که چین می‌تواند به وسیله آن به طور کامل بر تایوان مسلط شود و سایر مشکلات خود نسبت به سین کیانگ^۱ را حل کند (Mearsheimer & Brzezinski, 2005: 146) به ویژه آن که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ و همراهی چین با آمریکا در چگونگی مبارزه با تروریسم، پنجره‌های فرصت را بیش از پیش به سوی خود گشود و فرصت‌های استراتژیک مناسبی برای دستیابی به استراتژی‌های کلان و بهبود جایگاه خود در سلسله مراتب سیستمیک در اختیار چین قرار داد؛ به این معنا که تمرکز آمریکا از آسیای شرقی را به آسیای مرکزی معطوف و منجر به یک «گشایش استراتژیک» در روابط ایالات متحده با چین گردید. این استراتژی، نه تنها به منظور سرکوب جدایی‌طلبان مسلمان در استان‌های غربی، بلکه برای برقراری امنیت در کشورهای آسیای مرکزی که از ظرفیت فزاینده‌ای در زمینه تامین انرژی و بازار مصرف برخوردار بودند، قابلیت بهره برداری پیدا کرد.

طمع چین به منابع انرژی آسیای مرکزی

انرژی‌های فسیلی به ویژه نفت و گاز از آن حیث که در بیلان انرژی جهان سهم بالایی دارند، با کسب جایگاه ویژه‌ای در مناسبات جهانی سیاست بین‌الملل را تحت تاثیر قرار داده‌اند. مسئله دسترسی به منابع انرژی فسیلی و انتقال آن از مناطق برخوردار از انرژی به کشورهای بدون انرژی یا نیازمند و نیز کنترل منابع تولید و مسیرهای انتقال انرژی برای حفظ برتری جهانی و منطقه‌ای و به چالش کشیدن رقبا در عرصه بین‌المللی جملگی دارای

^۱ . Xinjiang

ابعاد مکانی، فضایی و یا جغرافیایی است و بر همین اساس، انرژی به موضوع ژئوپلیتیک مهمی تبدیل شده؛ زیرا انرژی و تمام ابعاد آن تحمیل کننده سه عامل جغرافیا، قدرت و سیاست می‌باشد.

در ۳۰ سال گذشته چین در زمینه رشد و توسعه اقتصادی به پیشرفت‌های قابل توجهی دست یافته است. این دستاوردها علاوه بر کمک به بالا رفتن سطح زندگی مردم، امکان تحرکات بین‌المللی موثرتری را برای این کشور فراهم کرده است. سر منشاء مهم نیاز چین به قدرت‌افکنی در سطح جهان در آینده نزدیک نیاز این کشور به تامین انرژی به خصوص نفت و گاز برای سرعت بخشیدن به آهنگ رشد اقتصادی این کشور می‌باشد، هرچند که سیاست اصلی چین در درازمدت تکیه بر منابع داخلی و استفاده از معادن زغال سنگ به جای نفت و گاز است. در حال حاضر، امنیت انرژی و به خصوص تکیه بر بازارهای باثبات‌تر و نیز حمل و نقل لوله‌ای نفت و گاز به جای حمل و نقل دریایی در اولویت قرار دارد. در واقع، رشد سریع اقتصادی چین در سال‌های اخیر باعث افزایش گسترده مصرف انرژی شده است. رشد تولید ناخالص داخلی چین از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲ دارای میانگین ۱۰ درصد بوده و در سال ۲۰۰۷ به رکورد ۱۱/۴ درصد دست یافت. در سال ۲۰۰۵ ارزش تولید ناخالص داخلی چین به ۲/۳ تریلیون دلار رسید که رشد ۹/۹ درصد را نشان می‌دهد. با این رشد چین از فرانسه و بریتانیا پیش افتاد و به جایگاه چهارم اقتصاد جهان صعود کرد (Liu, 2006: 2). در نتیجه این رشد اقتصادی، مصرف نفت این کشور بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵ دو برابر شد و به ۶۸۰۰۰۰۰۰ بشکه در روز رسید. افزایش مصرف نفت چین در اوایل قرن ۲۱ باعث شد که این کشور با سبقت گرفتن از ژاپن به دومین مصرف کننده نفت در جهان تبدیل شود. با تداوم سرعت رشد اقتصادی چین مصرف نفت این کشور در سال ۲۰۱۳ به میزان ۱۰۷۰۰۰۰۰۰ بشکه در روز افزایش یافت. همزمان مصرف گاز چین که بیشتر در بخش صنایع است به ۶۰۰۰۰۰۰۰ فوت مکعب در روز رسید که نشان دهنده اهمیت اساسی انرژی برای تداوم رشد اقتصادی آینده چین است (Www.Eia. 2013).

از طرفی، رهبران چین برای مقابله با چالش‌های تامین انرژی و در نتیجه تداوم رشد اقتصادی در اجلاس سالانه حزب کمونیست به طراحی استراتژی‌های کلان برای بهبود وضعیت انرژی پرداختند. در دوازدهمین برنامه ۵ ساله توسعه برای سال‌های (۲۰۱۱-۲۰۱۵) که در گردهمایی هفدهمین اجلاس کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در پاییز ۲۰۱۰

برگزار شد در مورد صنایع نفت و گاز طبیعی برنامه‌ها و موضوعات زیر مشخص و بر اجراء آنها تاکید گردید:

۱. تداوم استراتژی تکمیل منابع برای سرعت بخشیدن به اکتشاف و توسعه منابع نفت و گاز؛
۲. تسریع ساخت کانال‌های استراتژیک نفت و گاز، شبکه‌های بازاریابی و امکانات ذخیره‌سازی؛
۳. سرعت بخشیدن به پیشرفت فناوری و از بین بردن محدودیت‌های توسعه منابع؛
۴. گسترش همکاری‌های بین‌المللی دو جانبه برای بهره‌برداری از منابع انرژی فسیلی (Hsiao, 2010: 2).

با توجه به این که انرژی یکی از نیازهای اساسی و استراتژیک چین برای دستیابی به اهداف کلان خود به خصوص چهار برابر کردن تولید ناخالص داخلی در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ است، چین به دنبال آن است تا از عامل انرژی به عنوان یک سلاح و اهرم فشار، برای تهدید رشد آرام اقتصادی و ثبات اجتماعی این کشور استفاده نشود؛ زیرا امنیت درازمدت چین در گرو تامین امنیت انرژی است. تامین انرژی لازمه تداوم رشد اقتصادی چین در آینده و تثبیت جایگاه دوم اقتصادی آن در جهان خواهد بود. توسعه اقتصادی سریع چین در دو دهه اخیر و افزایش تصاعدی نیاز این کشور به انرژی در کنار محدود و ناکافی بودن منابع انرژی داخلی سبب شده تا امنیت انرژی و چشم‌انداز آن برای این کشور به امری حیاتی و در عین حال نگران‌کننده تبدیل شود؛ چرا که هر گونه اختلال در انتقال انرژی می‌تواند با ایجاد مشکلات جدی در مسیر توسعه اقتصادی بر امنیت ملی آن تأثیرات منفی عمیقی بر جای گذارد. این مسئله باعث تدوین استراتژی‌های امنیتی جدیدی برای انرژی از سوی چین گردید که بر پایه تنوع منابع وارداتی استوار است:

۱. متنوع ساختن منابع واردات انرژی و افزایش سهم واردات نفت و گاز از آسیای مرکزی؛
۲. افزایش سرمایه‌گذاری برون مرزی توسط شرکت‌های نفت دولتی؛
۳. گسترش مسیرهای انتقال انرژی برای از بین بردن مخاطرات حمل و نقل دریایی انرژی؛

۴. افزایش سرمایه گذاری‌ها در زیر ساخت‌های نفت و گاز و بازگشایی بیشتر کانال‌ها برای واردات و تنظیم مصرف انرژی و ایجاد ساختار و سیستم منطقه‌ای انرژی (Dwivedi, 2006: 147).

کشورهای آسیای مرکزی به علت عدم دسترسی به آب‌های آزاد و وجود مشکلات در انتقال انرژی پس از استقلال در تلاش برای از بین بردن انحصار روسیه در بهره‌برداری از منابع انرژی بوده‌اند. از طرف دیگر این هدف با کشف ذخایر جدید نفت و گاز در دهه ۹۰ میلادی دو چندان شد و شرایط حضور شرکت‌های نفت و گاز دیگر کشورها در این منطقه فراهم شد. کشورهای آسیای مرکزی در مجموع ۳۱ میلیارد بشکه نفت که ۲۷٪ ذخایر نفتی جهان و ۳۶۰ تریلیون متر مکعب گاز که ۷٪ ذخایر گازی جهان است را به خود اختصاص داده‌اند. پس از روسیه، چین بزرگترین کشور همسایه آسیای مرکزی است که بنا به دلایل استراتژیک و امنیتی تمایل زیادی برای سرمایه‌گذاری در منابع نفت و گاز این کشورها دارد. امروزه روابط پکن با دولت‌های آسیای مرکزی بر روی مسائل مربوط به تامین انرژی و امنیت آن متمرکز شده است. سرمایه‌گذاری‌های عظیم چین در زیربنای انرژی منطقه از طریق ساخت جاده‌ها، بزرگراه‌ها و خط آهن در سال‌های اخیر ارتباط میان چین و آسیای مرکزی را تسهیل کرده است. منابع انرژی آسیای مرکزی برای سیاست‌های امنیتی انرژی چین حیاتی بوده و به تنوع بخشی واردات و افزودن شریان‌های جدید انرژی کمک می‌کنند. در واقع تا قبل از سرمایه‌گذاری‌های انرژی چین در آسیای مرکزی حدود ۸۰ درصد نفت و گاز مورد نیاز از خاورمیانه و آفریقا و از طریق تنگه مالاکا^۱ در جنوب چین تامین می‌شد که مخاطرات فراوانی برای امنیت انرژی چین به بار آورده بود.

چین در آستانه قرن ۲۱ فعالیت‌های خود را به منظور تسلط بر منابع انرژی آسیای مرکزی شدت بخشید. دیپلماسی انرژی چین در آسیای مرکزی در بر گیرنده چهار مولفه است:

الف. تلاش برای کاهش وابستگی به خلیج فارس به عنوان منطقه‌ای که تحت کنترل آمریکا است؛

ب. برقراری روابط با تولیدکنندگانی که کمتر تحت تاثیر سیاست‌های آمریکا قرار دارند؛

^۱ . Strait of Malacca

ج. تلاش برای دستیابی به روابط دوجانبه با تولیدکنندگان انرژی در جهت حفاظت از خود در مقابل نوسانات تولید؛

د. تلاش برای تامین انرژی از مسیرهای زمینی روسیه و آسیای مرکزی که سیطره دریایی آمریکا را بی اثر سازد (Murphy, 2003: 13).

روشن است که دستیابی به این اهداف تنها در راستای تنوع بخشی در واردات نفت و گاز و جلوگیری از خطرات ناشی از کنترل و نظارت آمریکا بر واردات انرژی چین صورت گرفته که با افزایش روزافزون مصرف انرژی در چین به یک امر حیاتی برای اقتصاد در حال رشد این کشور تبدیل شده است. از طرف دیگر، ایالات متحده با آگاهی از این امر به دنبال ایجاد موانعی بوده تا بر سرعت رشد اقتصادی چین تاثیرات منفی گذارد.

تقابل آمریکا با طمع چین به منابع انرژی

سیاست خارجی ایالات متحده نسبت به منطقه دریای خزر بیشتر تحت تاثیر «صفحه شطرنج برژینسکی» و از این جهت متمایل به حفظ هژمونی آمریکا در برابر هر چالشگر موجود است. واسیلیس فاسکاس^۱ و بولنت گوکای^۲ در نظریه " امپریالیسم جدید آمریکا " و در توصیف موفقیت آمریکا استنباط کرده اند که آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقی مانده پس از فروپاشی بلوک شرق در حال جایگیری هژمونیک در مناطق استراتژیک اوراسیا و تحکیم نفوذ ژئوپلیتیک خود در این مناطق به منظور جلوگیری از رقابت بالقوه و واقعی در جهت به چالش کشیدن هژمونی ایالات متحده است (Fouskas&Gokay, 2005: 29). از این رو با توجه به همراهی کشورهای اروپایی با سیاست خارجی آمریکا در قالب سازمان ناتو و اتحادیه اروپا تقابل با قدرت های بزرگ مخالف هژمونی آمریکا در اوراسیا تبدیل به یک امر اساسی برای طراحان سیاست خارجی آمریکا شده است، زیرا هر گونه کم توجهی به این امر گسترش طرح امپریالیسم جدید را با چالش های بزرگی مواجه می نماید.

قصد آمریکا برای حفظ سلطه جهانی مسئله ای محرمانه نیست. از این رو، هدف آمریکا که تحکیم چنین سلطه جهانی از طریق تقویت نفوذ در منطقه دریای خزر است، نباید به عنوان یک شگفتی بزرگ تلقی شود. این هدف قبلا در طرح " قرن جدید آمریکا " توسط

^۱ . Vassilis Fouskas

^۲ . Bulent Gokay

پائول ولفوویتز^۱، معاون وزیر خارجه آمریکا طراحی گردید که اعتقاد داشت آمریکا نباید به هیچ دولت چالشگر هژمونی آمریکا اجازه فعالیت بدهد (Iseri, 2009: 29). در مجموع، آنچه در نگاه موشکافانه به عملکرد سیاست خارجی آمریکا نیز به چشم می‌خورد، گویای آن است که آمریکا به شکل جدی از همه ابزارهای لازم برای تقویت نقش هژمونیک خود در مناطق برخوردار از منابع استراتژیک انرژی استفاده کرده تا هدف تضعیف چالشگران هژمونی خود را تعقیب کند.

در دوره جدید، آمریکا از چین به عنوان محتمل‌ترین «چالشگر» ایالات متحده نام برده است. آمریکا با درک مقاصد چین در آسیای مرکزی، پس از سال ۲۰۰۱ در تلاش بوده تا این کشور را از دستیابی به منابع انرژی این منطقه محروم نماید. نگاهی تحلیلی با توجه به اهمیت رو به تزاید منابع انرژی برای چین، مؤید آن است که آمریکا با حضور بلندمدت خود در منطقه آسیای مرکزی به دنبال عقب‌راندن چین از نفوذ و تسلط بر منابع انرژی است تا خود در راس امور منطقه قرار گیرد و با حضور نظامی در مرزهای غربی چین طرح‌های استراتژیک آن را پیچیده نماید. از آنجا که هدف اصلی چین از انتقال انرژی آسیای مرکزی توسعه مناطق جدایی‌طلب غرب چین بوده است، اهمیت حضور آمریکا برای اخلاص در انتقال انرژی دوچندان شده است. اهمیت این استراتژی آمریکا در کاربرد اصطلاح «بالکان اوراسیا» توسط برژینسکی ملاحظه می‌شود. برژینسکی معتقد است، امنیت انرژی برای چین مهم است و نباید به آن بی‌توجه بود. وی از منظر منافع ملی کشورش به درستی بر این باور است که آمریکا باید به ژئواکونومی^۲ منطقه و فعالیت‌های ژئوپلیتیک و امنیت عرضه نفت متصل شود. اهمیت آسیای مرکزی برای چین تنها در نزدیکی به منابع انرژی نیست، بلکه این کشورها باید در بلندمدت تامین کننده انرژی چین باشند. از این رو، مقامات چینی ایجاد خطوط انتقال زمینی نفت و گاز شرق دریای خزر به چین را توسعه داده‌اند (Wishnick, 2009: 17). چین برای دستیابی به اهداف اقتصادی خود در این منطقه که در درجه اول بر حول محور انرژی متمرکز شده، اقدام به تاسیس سازمان همکاری شانگهای نمود تا با همگرایی بیشتر با این کشورها و مهم‌تر از آن عدم دخالت آمریکا در تصمیم‌گیری‌ها، بهره‌برداری از منابع انرژی منطقه را تسهیل نماید. از

^۱ . Paul Wolfowitz

^۲ . Geoeconomy

این رو در اجلاس سالانه سازمان شانگهای بحث بر سر مسائل انرژی به یکی از مهم‌ترین موضوعات اجلاس تبدیل شده است.

در واقع، تلاش چین در آسیای مرکزی کسب جایگاه برتر بوده تا کنترل بر بخش‌های وسیعی از نفت و گاز منطقه را تسهیل نماید و در آینده سهم بیشتری از سرمایه‌گذاری در بخش انرژی داشته باشد، اما تلاش‌های چین برای توسعه طلبی در منطقه آسیای مرکزی، توسط آمریکا پس از سال ۲۰۰۱، با چالش‌های بزرگی مواجه بوده است (Swanstrom, 2005: 584).
حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ در سیاست خارجی و به تبع سیاست‌های منطقه‌ای پکن نقطه عطفی به شمار می‌آید زیرا آغاز ریاست جمهوری دلیو بوش و غلبه پارادایم نومحافظه‌کاری در سیاست خارجی آمریکا برای چین بسیار ناامیدکننده بود. نومحافظه‌کاران معتقد بودند، تهدید اصلی برای آمریکا از آسیا و اقیانوس آرام به ویژه از چین ناشی می‌شود. با این وجود این حوادث فرصت استراتژیک مهمی برای چین در بازبینی روابط خود با آمریکا فراهم آورد تا بتواند در فضایی مسالمت‌آمیز به رشد اقتصادی خود ادامه دهد. پکن تحت این شرایط به تقویت روابط اقتصادی خود با کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای به منظور بهره‌برداری از منابع انرژی آنها اقدام نمود چرا که این استراتژی به توسعه مناطق غربی چین که خواهان خودمختاری هستند کمک می‌کرد.

نقش روزافزون چین در اقتصاد، تجارت و سیاست آسیای مرکزی یکی از پدیده‌هایی است که بر ژئوپلیتیک این منطقه تاثیرات مهمی بر جای گذاشته و حضور آمریکا را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. تجلی این تاثیرات بیش از هر جایی در حوزه انرژی به عنوان مهم‌ترین مزیت این منطقه در اقتصاد جهانی به چشم می‌خورد. چین در اندک زمانی به مهم‌ترین بازیگر در معادلات انرژی این منطقه تبدیل شده و توانسته بخش مهمی از منابع انرژی این منطقه را به سوی بازار مصرف خود که دومین بازار بزرگ مصرف در جهان است روانه کند. شبکه خطوط لوله انرژی چین - آسیای مرکزی به خوبی نقش این کشور را در اداره انرژی این مناطق نشان می‌دهد. خط لوله گاز آسیای مرکزی به چین اولین خط لوله انتقال انرژی منطقه آسیای مرکزی می‌باشد که خارج از قلمرو روسیه احداث شد. قرارداد احداث این خط لوله در آوریل ۲۰۰۶، میان چین و ترکمنستان امضاء گردید که منابع گازی ازبکستان و قزاقستان را در بر گرفت. عملیات ساخت این خط لوله از ابتدای سال ۲۰۰۷ آغاز و در ۱۴ دسامبر ۲۰۰۹ با هزینه ۱۰ میلیارد دلاری به بهره‌برداری رسید. بر اساس قرارداد،

ترکمنستان باید از سال ۲۰۱۲ به مدت ۳۰ سال سالانه ۳۰ میلیارد متر مکعب گاز به چین صادر کند. اهمیت این خط لوله در سال ۲۰۰۸ با انعقاد قراردادهایی به منظور انتقال گاز ازبکستان و قزاقستان با حجم ۲۰ میلیارد متر مکعب در سال دو چندان شد. طول این خط لوله از ترکمنستان تا چین ۱۸۳۳ کیلومتر است و در آینده احتمال دارد تا مرزهای شرقی چین ادامه یابد. افتتاح این خط لوله گاز روند حضور اقتصادی چین در کشورهای آسیای مرکزی را شدت بخشید، به گونه‌ای که منجر به واکنش جورج کرول^۱، دستیار معاون وزیر خارجه آمریکا در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۹ یک روز پس از افتتاح خط لوله گاز آسیای مرکزی شد. جورج کرول اظهار داشت، دولت آمریکا آسیای مرکزی را منطقه‌ای دور افتاده و فراموش شده که از دیدگاه منافع آمریکا در حاشیه قرار دارد نمی‌داند. این منطقه در محدوده منافع امنیتی، اقتصادی و سیاسی آمریکا قرار دارد. این امر توجه و تلاش ما را می‌طلبد و دولت اواما نسبت به این مسئله متعهد است. سخنان کرول حاکی از آن است که آمریکا به سادگی حاضر به چشم پوشی از آسیای مرکزی نیست و در این سخنان هشدار به چین ملاحظه می‌شود. علاوه بر این واکنش کمیته روابط خارجی سنای آمریکا در ژوئن ۲۰۱۰ در خصوص خط لوله گاز آسیای مرکزی تشکیل جلسه داد، که این امر حاکی از نگرانی روزافزون آمریکا می‌باشد. در این جلسه فرستاده ویژه آمریکا در امور انرژی اوراسیای مرکزی اظهار داشت که چین یک رقیب جدی در سیاست‌های انرژی آسیای مرکزی برای آمریکا است و سال ۲۰۰۹ نقطه عطفی در برخورد آمریکا در خصوص سیاست‌های چین درباره آسیای مرکزی است. ریچارد مورنینگ استار^۲ اعلام کرد، که عرضه گاز آسیای مرکزی به چین حجم گاز تعیین شده برای اروپا را کاهش داده و تمایل ترکمنستان برای ایجاد خط لوله ترانس خزر مورد حمایت آمریکا را کاهش داده است (Bhadrakumar, 2009: 89).

مورنینگ استار برای حل این مشکل به کمیته روابط خارجی سنای آمریکا دو پیشنهاد ارائه نمود.

الف. تهیه یک استراتژی برای مقابله با سیاست چین و تشویق شرکت‌های آمریکایی برای مذاکرات نو آورانه با ترکمنستان،

^۱ . George Krol

^۲ . Richard Morningstar

ب. واشنگتن باید به این موضوع فکر کند که آیا معقول است شرکت‌های آمریکایی با چین در چنین کشورهایی همکاری کنند.

دیپلماسی انرژی چین در آسیای مرکزی تنها محدود به منابع گازی نبوده و با توجه به رقابت با طرح باکو-تفلیس-جیحان و امکان انتقال نفت آسیای مرکزی به مسیرهای اروپایی و افزایش تولید نفت برخی از این کشورها گسترش خطوط لوله نفت از آسیای مرکزی به چین را در دستور کار قرار داده است. نخستین تلاش‌های چین برای بهره‌برداری از منابع نفتی آسیای مرکزی در جریان سفر هو جین تائو^۱، رئیس‌جمهور وقت چین از قزاقستان در ژوئن ۲۰۰۳ و با تدوین برنامه همکاری اقتصادی برای سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸ آغاز شد. سند همکاری انرژی چین و قزاقستان که در ۳ ژوئن ۲۰۰۳ به امضاء رسید، بر اهمیت استراتژیک همکاری در بخش انرژی برای دو دولت، لزوم تقویت فرایند همکاری در بخش‌های نفت و گاز و تلاش در جهت حمایت و تحقق بخشیدن به طرح‌ها تاکید داشت. همچنین طرفین به توافقی در جهت تشویق و حمایت از شرکت‌های چینی به منظور بهره‌برداری از نفت دریای خزر دست یافتند (Saurbek, 2008: 89). به دنبال این توافق قزاقستان و چین در ۱۷ مه ۲۰۰۴، قرارداد ساخت خط لوله ۱۲۴۰ کیلومتری قزاقستان-چین را که از (آتاسو)^۲ در قزاقستان تا (آلاشانکو)^۳ در چین ادامه داشت را امضاء نمودند. در ژوئیه ۲۰۰۶، این خط لوله پمپاژ نفت به میزان ۲۰۰۰۰۰ بشکه در روز را آغاز نمود و با سرمایه‌گذاری ۸۵۰ میلیون دلاری در راستای گسترش ظرفیت این خط لوله، پمپاژ آن تا ۲۰۱۰ به ۴۰۰۰۰۰ بشکه در روز رسید. همچنین در ۱۸ اگوست ۲۰۰۷ موافقتنامه‌ای میان دو طرف برای افزایش حجم نفت انتقالی با ایجاد خط لوله ۷۹۳ کیلومتر کنکیاک-کومکول^۴ امضاء گردید که میزان واردات نفت از قزاقستان را تا سال ۲۰۱۲ به ۸۰۰۰۰۰ بشکه در روز رساند. در واقع، تقاضای چین برای نفت قزاقستان بالاتر از این حجم است چرا که در ژوئن ۲۰۰۹ و در اجلاس سازمان همکاری شانگهای در یکاترینبورگ^۵، چین با پرداخت یک وام ۱۰ میلیارد دلاری خواهان به دست گرفتن کنترل عرضه نفت قزاقستان برای آینده

^۱ . Hu jintao

^۲ . Atasu

^۳ . Alashankou

1. Kenkiyak-Kumkol

^۵ . Yekaterinberg

شد (7: Yin&Zhengxu, 2011). آمریکا با درک اهمیت این خط لوله در انتقال نفت قزاقستان و دریای خزر به چین با پیگیری سناریوهای مختلف به دنبال اخلاص در انتقال انرژی به چین برآمد. نخستین اقدام آمریکا حمایت از تغییر دولت در قزاقستان در سال ۲۰۰۵ بود. آمریکا در صدد بود تا با این اقدام دولتی دست‌نشانده و وابسته به خود مانند آنچه در قرقیزستان روی داد را بر سر کار آورد، اما با انتخاب مجدد نورسلطان نظربایف^۱ به عنوان رئیس جمهور قزاقستان این هدف آمریکا عملی نگردید. این اقدام آمریکا با مخالفت دستگاه سیاست خارجی چین مواجه شد زیرا تغییر در حکومت قزاقستان به سود آمریکا سرمایه‌گذاری‌های کلان چین در حوزه انرژی قزاقستان و خط لوله انتقال انرژی را با خطرات جدی مواجه می‌کرد. واکنش منفی دیگر واشنگتن نسبت به انتقال نفت قزاقستان به چین متوجه احداث خط لوله انتقال انرژی بود که تحت فشارهای آمریکا در سال ۲۰۰۶ برای مدتی به تعویق افتاده بود. این امر نشانگر تلاش جدی واشنگتن برای محروم نمودن چین در زمینه بهره برداری از انرژی منطقه است.

چین در ازبکستان هم به دنبال دستیابی به انرژی بوده است. در ژوئن ۲۰۰۴ به هنگام بازدید هو جین تائو از ازبکستان شرکت ملی نفت چین قراردادهایی را با شرکت دولتی «ازبک-نفت و گاز» به امضاء رساند. در ژوئیه ۲۰۰۵ طرف چینی با امضای قراردادی ۶۰۰ میلیون دلاری برای مدت ۲۵ سال، موافقت خود را با توسعه میادین نفتی کوچک در مناطق بخارا^۲ و خیوه^۳ اعلام کرد. این میادین در مجموع تا سال ۲۰۱۵ می‌توانند ۲۰۰۰۰ بشکه نفت در روز تولید کنند. به دنبال تمایل ازبکستان برای سرمایه‌گذاری در بخش انرژی قراردادی در ژوئن ۲۰۱۰ بین دو کشور برای خرید سالانه ۱۰ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی امضاء شد. پس از این سرمایه‌گذاری‌ها در انرژی ازبکستان، چین که نگران حضور نیروهای آمریکایی در پایگاه کارشی خان آباد^۴ بود، بلافاصله به دنبال حوادث ماه مه ۲۰۰۵ در ازبکستان و حمایت آمریکا از مخالفان چین به همراه روسیه در اجلاس سران سازمان همکاری شانگهای از اسلام کریماف^۵ درخواست کردند که طی ضرب الاجلی ۶ ماهه نیروهای

¹ Nursultan Nazarbayev

² Bkhara

³ Khive

⁴ Karshi Khanabad

⁵ Islam Karimov

آمریکایی را از ازبکستان اخراج نماید. نیروهای آمریکایی پس از ابلاغ دولت ازبکستان در نوامبر ۲۰۰۵، دو ماه قبل از پایان مهلت تعیین شده پایگاه کارشی خان آباد را ترک نمودند. اهمیت استراتژیک ازبکستان در زمینه انتقال انرژی برای چین زمانی روشن شد که بلافاصله پس از خروج نیروهای آمریکایی از ازبکستان هو جین تائو عازم تاشکند شد و ضمن کمک ۶۰۰ میلیون دلاری به دولت ازبکستان یک قرارداد ۲ میلیارد دلاری در زمینه بهره برداری از انرژی با این کشور امضاء نمود (فیاضی، ۱۳۸۸: ۲۵). آمریکایی‌ها با توجه به اهمیت استراتژیک ازبکستان در مرکز آسیای مرکزی و سرمایه‌گذاری و عبور خطوط لوله انرژی از این کشور به دنبال حضور مجدد در این کشور بودند که در سال ۲۰۰۸ با شرکت اسلام کریم‌اف در اجلاس شورای یورو-آتلانتیک نشانه‌هایی از گرمی در روابط نظامی آمریکا و ازبکستان دیده شد. به دنبال ملاقات رئیس فرماندهی مرکزی آمریکا از ازبکستان در همان سال، تاشکند موافقت کرد که پایگاه هوایی ترمز^۱ در نزدیکی مرز افغانستان را به نیروهای بین‌المللی ناتو و آمریکا اجاره دهد (Allison, 2008: 4). دستیابی مجدد به پایگاه نظامی در ازبکستان برای آمریکا موفقیتی به منظور عقب‌نماندن از رقابت استراتژیک با چین در آسیای مرکزی محسوب می‌شود و در آینده با افزایش همکاری‌های اقتصادی آمریکا و ازبکستان می‌تواند به عنوان یک اهرم در مقابل سرمایه‌گذاری‌های بیشتر چین در مناطق مختلف ازبکستان به کار برده شود، و به ویژه با افزایش ناامنی‌ها در افغانستان و تثبیت حضور بلند مدت نیروهای آمریکایی در این کشور به یکی از پایگاه‌های اصلی آمریکا برای نظارت بیشتر بر تحولات منطقه به کار برده شود، و از تسلط کامل چین بر منابع انرژی ازبکستان بکاهد.

تهدیدات حضور آمریکا در آسیای مرکزی بر امنیت سیاسی و اقتصادی چین

پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، چین با حضور آمریکا در آسیای مرکزی مخالف بود. حکومت چین گسترش ناتو به سوی شرق، که دولت‌های آسیای مرکزی را در برنامه مشارکت برای صلح^۲ در بر می‌رفت، نتیجه تلاش آمریکا برای محاصره چین از راه تهدید امنیتی در مناطق شمال غربی می‌دانست. با این وجود چین با همکاری دولت‌های آسیای

^۱ . Termez

^۲ . Partnership for Peace

مرکزی در برنامه مشارکت برای صلح ناتو مخالفت نکرد، اما به دقت نظاره‌گر بود که چگونه ناتو در جمهوری‌های تازه استقلال یافته نفوذ یافته است. در واقع چینی‌ها با طرح افزایش حضور نظامی ایالات متحده و استفاده از دولت‌های آسیای مرکزی به عنوان یک ابزار برای کنترل چین مخالف بودند؛ زیرا اعتقاد داشتند که بخشی از اهداف سیاست خارجی ایالات متحده در آسیای مرکزی، تهدید چین به لحاظ امنیتی و کنترل برنامه‌های استراتژیک چین در سین کیانگ است. ملاحظات امنیتی چین در روابط باثبات با همسایگان به عنوان یک ضرورت برای توسعه و ثبات داخلی از سال ۲۰۰۱ با چالش مواجه شده است. با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و لشکرکشی آمریکا به آسیای مرکزی به منظور مبارزه با تروریسم در افغانستان، چین به علت آسیب پذیری از تروریسم در سین کیانگ با حضور آمریکا در منطقه مخالفتی نداشت و سرکوب بنیادگرایان اسلامی را در اصل امری مثبت تلقی می‌نمود، ولی تداوم حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی برای چین جنبه مثبتی در بر نداشت و مقامات چینی اعلام داشتند، که حضور آمریکا در منطقه باید کوتاه مدت و بر حول محور توسعه اقتصادی همه جانبه و دموکراتیزاسیون متمرکز باشد.

چین به دلایل امنیتی به شدت نگران محاصره استراتژیک خود توسط آمریکا است و پایگاه‌های نظامی آمریکا را که بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در کشورهای همسایه با غرب چین احداث شدند، تهدیدی اساسی برای امنیت و منافع ملی خویش ارزیابی می‌کند. بنابراین در صدد است با تقویت هر چه بیشتر سازمان همکاری شانگهای از این سازمان به عنوان یک اهرم قدرت در برابر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا استفاده کند. چینی‌ها در مورد منافع امنیتی در مرحله اول به دنبال تضمین تمامیت ارضی و وحدت ملی در مرحله دوم به اجراء درآوردن تدابیر سخت‌گیرانه برای مقابله با جرایم فراملی و ایجاد ثبات در نواحی شمال غربی خود و در مرحله سوم ایجاد امنیت بیشتر در نواحی مرزی و فراهم کردن محیط پیرامونی مناسب می‌باشند که حضور ابرقدرت آمریکا در کشورهای هم‌مرز چین این اهداف را با مخاطره مواجه کرده است (شفیعی، ۱۳۸۹: ۶۲). در سال ۲۰۰۲، رهبران چین پس از انتشار گزارش وزارت دفاع آمریکا که هر چهار سال یک بار منتشر می‌شود، اظهار داشتند که آمریکا به دنبال کسب برتری ژئواستراتژیک از طریق بازداشتن قدرت در حال رشد چین و در نهایت تقسیم و غربی‌سازی آن است. به ویژه آن که در سال ۲۰۰۶ بار دیگر تاکید گردید که از میان همه قدرت‌های در حال صعود و بزرگ، چین از بیشترین ظرفیت برای رقابت نظامی با

ایالات متحده برخوردار است و با توجه به رشد اقتصادی فوق العاده هزینه‌های نظامی خود را به ۱۰۶ میلیارد دلار افزایش داده تا با به کارگیری سلاح‌های جدید، تعادل نظامی منطقه‌ای و مجموعه برتری‌های نظامی - سنتی آمریکا را به چالش بکشد (www.Defenselink.mil). اهمیت این گزارش وزارت دفاع آمریکا را می‌توان در سخنان جان مرشایمر دید. وی در جریان سفر خود به چین در سال ۲۰۰۳ از نظریه انتقال قدرت برای توصیف چین استفاده کرد. مرشایمر معتقد بود یک چین رشد یافته به طور اجتناب‌ناپذیر به دنبال کسب هژمونی منطقه‌ای است و منافع آمریکا در آسیا را تهدید می‌کند به گونه‌ای که تشدید رقابت امنیتی آمریکا و چین یادآور تقابل گذشته آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد. از این رو، توازن مجدد در آسیا به عنوان بازتابی از تفکر جنگ سرد و راهی برای جلوگیری از پیشرفت سریع چین است. این وضعیت در قالب سناریو «مهار»^۱ عنوان گردید که دغدغه اصلی ایالات متحده آمریکا را قدرت در حال صعود چین می‌دانست که می‌تواند هژمونی آمریکا را به خطر اندازد. پیرو این رهیافت، همان طور که میرکو پالمسی^۲، تحلیلگر سیاسی از دانشگاه مونترال^۳ می‌گوید، انگاره^۴ صعود چین به مهم‌ترین چالش برای آمریکا تبدیل شده است. از نگاه پالمسی، طرفداران این رهیافت در گسترش این ایده تاریخی سهم دارند که نقش در حال ظهور چین می‌تواند قابل مقایسه با آلمان بیسمارکی^۵ قرن ۲۰ باشد که حاکی از تقابل مستقیم با آمریکا بود (Palmesi, 2008: 20). اهمیت این نگرانی‌ها از سوی مقامات آمریکایی زمانی بیشتر احساس می‌شود که آنها از ایجاد بلوک شرق جدیدی نام می‌برند که به ابتکار چین و در راستای افزایش همکاری‌های اقتصادی - سیاسی و امنیتی در منطقه در حال گسترش می‌باشد و از ظرفیت مقابله با پیشروی ناتو به سوی شرق برخوردار است.

استراتژیست‌های چینی با ژرف‌نگری آسیای مرکزی را عقبه استراتژیک خود در جهت تامین امنیت مناطق غربی و ظهور صلح آمیز در این مناطق می‌دانند. نفوذ ایالات متحده در آسیای مرکزی نه تنها در راستای جلوگیری از گسترش نفوذ چین است، بلکه این کشور را از ناحیه غرب در تنگنا قرار داده و تلاش‌ها برای ادغام سازی^۶ سین کیانگ و تامین امنیت این

^۱ . Containment

^۲ . Mirko Palmesi

^۳ . Montreal

^۴ . Postulate

^۵ . Bismarkian

^۶ . Integration

مناطق را با مشکل مواجه نموده است. در ژانویه ۲۰۰۲ وزیر امور خارجه چین از گسترش حضور آمریکا در آسیای مرکزی ابراز نگرانی کرد و اظهار داشت که حضور گسترده آمریکا با اهداف عملی ضدتروریستی نباید در آسیای مرکزی گسترش یابد. چینی‌ها پایگاه‌های نظامی آمریکا در کشورهای همسایه خود را که در جهت پشتیبانی از عملیات جنگ در افغانستان ایجاد شده، نه برای مبارزه با تروریسم، بلکه در جهت کنترل چین می‌دانند. آنها دلیل این ادعای خود را درخواست آمریکا برای حضور در سازمان همکاری شانگهای به عنوان عضو ناظر دانسته که در سال ۲۰۰۵ پذیرفته نشد (Gwertzman, 2005: 8) و با توجه به آنچه تاکنون در مورد نگرانی‌های آمریکا از نفوذ قدرتمندانه چین در آسیای مرکزی گفته شد، برداشت چینی‌ها واقع بینانه به نظر می‌رسد زیرا تنها قدرتی که توانایی مقابله با اهداف بلند مدت چین در آسیای مرکزی را دارد آمریکا است که به شکل مستقیم و غیرمستقیم از طریق متحدان منطقه‌ای درصدد جلوگیری از نفوذ چین در منطقه است. بی‌شک مهم‌ترین ابزار آمریکا برای مقابله با نفوذ و مهار چین در منطقه آسیای مرکزی پایگاه‌های نظامی است که پس از سال ۲۰۰۱ در اختیار این کشور قرار گرفته است.

یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های آمریکا برای تاثیرگذاری بر امنیت غرب چین پایگاه مناس^۱ در نزدیکی بیشکک پایتخت قرقیزستان است. اهمیت قرقیزستان به عنوان بام آسیای مرکزی برای ایالات متحده در جهت کنترل جمهوری خلق چین روشن است، کشوری که از منظر ایالات متحده به عنوان قدرتی منطقه‌ای شناخته می‌شود و با رشد روز افزون اقتصادی در پی گسترش نقش خود در حوزه اقتصاد بین الملل بوده و افزایش سالانه هزینه‌های نظامی آن نگران‌کننده می‌باشد. از نگاه تحلیلگران غربی حضور ارتش چین در مرزهای آسیای مرکزی نیز نشانه توسعه‌طلبی این کشور است. مهم‌ترین استراتژی آمریکا برای توقف تحرکات نظامی چین در مناطق شرق و غرب این کشور، درگیر نمودن این کشور در مسائل امنیت داخلی در دو منطقه تایوان و سین کیانگ است. آمریکا در راستای تاثیرگذاری منفی بر امنیت چین حضور نظامی خود در اطراف این کشور را تقویت نموده و پایگاه مناس در قرقیزستان از مناطقی است که فاصله چندانی با مرزهای غربی چین ندارد. اهمیت این پایگاه برای آمریکا زمانی آشکارتر شد که دولت چین توانست طی مذاکرات محرمانه در مارس ۲۰۰۲ موافقت

^۱ . Manas Airbase

قرقیزستان را در ایجاد یک پایگاه نظامی جلب و از عبور و مرور ایغورهای^۱ جنگ طلب به داخل چین از طریق قرقیزستان جلوگیری کند (Engdahi, 2010: 7). طبیعی بود که ایجاد پایگاه نظامی مذکور با اهداف هژمونیک ایالات متحده در آسیای مرکزی در تعارض باشد. لذا، آمریکا با نگرانی از نزدیکی عسگر آقایف^۲، رئیس جمهور وقت قرقیزستان به چین به دنبال فرصتی برای برکناری او از قدرت بود که نا آرامی‌های سال ۲۰۰۵ این موقعیت را فراهم کرد و واشنگتن اقدامات مخالفان برای سرنگونی عسگر آقایف را مورد حمایت قرار داد. ایالات متحده همزمان با بالا گرفتن اعتراضات داخلی نسبت به رژیم عسگر آقایف، اقدام به تامین مالی و تبلیغاتی گسترده معترضان، از طریق سازمان‌های غیر دولتی «وقف ملی برای دموکراسی»^۳، «بنیاد آلبرت انیشتن»^۴ و «خانه آزادی»^۵ نمود (Shishkin, 2005: 45) که نشان‌دهنده ادامه طرح انقلاب‌های رنگی نه تنها در دولت‌های وابسته به روسیه، بلکه در کشورهای هم‌مرز و نزدیک به چین است. اهمیت این انقلاب در درجه اول به امکان انتقال به سایر کشورها نظیر ترکمنستان و قزاقستان بود که با شکست مواجه شد و در درجه دوم روحیه تجزیه طلبی در بین مسلمانان سین کیانگ چین را افزایش می‌داد، منطقه‌ای که به دلیل مرز مشترک و اشتراکات قومی با قرقیزستان نگرانی اساسی چین را برانگیخته است. سین کیانگ که بزرگترین معدن اورانیوم جهان و تاسیسات هسته‌ای چین در آن واقع شده در بردارنده بیش از یک چهارم ذخایر نفت و گاز چین است. ذخایر نفتی تاریخیم^۶ چین در سین کیانگ، حدوداً ۲۰/۹ میلیارد تن نفت و ۱۰/۸۵ تریلیون متر مکعب گاز طبیعی را در خود جای داده است که به ترتیب ۲۵/۵ و ۲۷/۹ درصد از ذخایر نفت و گاز طبیعی چین را شامل می‌شود (Lui, 2006: 5). همچنین سین کیانگ در همسایگی منطقه خودمختار تبت^۷ قرار دارد که یک تقاطع حیاتی برای خطوط لوله انرژی به داخل چین از کشور قزاقستان و روسیه است. حمایت مالی آمریکا از شورش ایغورهای سین کیانگ در جولای

^۱ . Uighur

^۲ . Askar Akayev

^۳ . The National Endowment for Democracy

^۴ . Institute of Albert Einstein

^۵ . Freedom House

^۶ . Tarim

^۷ . Tibet

۲۰۰۹ که توسط کنگره جهانی ایغور در آمریکا وابسته به ربیا کاید^۱ و سازمان‌های غیردولتی و موسسه ملی وقف برای دموکراسی پشتیبانی می‌شد، حاکی از تلاش آمریکا برای ناامنی در این منطقه استراتژیک چین است. آنچه موجب نگرانی چین شده سکونت ۳۰۰۰۰ ایغور چینی در قرقیزستان و حضور نیروهای آمریکایی در پایگاه هوایی مناسب در ۲۰۰ کیلومتری مرزهای غربی چین می‌باشد، که احتمال وقوع ناآرامی‌ها در سین کیانگ، مشابه انقلاب‌های رنگی در جمهوری‌های تازه استقلال یافته را افزایش داده است (Engdahi, 2010: 6). حمایت آمریکا از نیروهای جدایی طلب این منطقه نه تنها در بهبود روابط چین با عقبه استراتژیک این کشور اختلال ایجاد می‌کند و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی چین در منطقه آسیای مرکزی که یکی از اهداف آن تامین امنیت کشورهای هم‌مرز چین است را با مشکل مواجه می‌نماید، بلکه موجب انتقال بی‌ثباتی به منطقه تبت چین که هم‌مرز سین کیانگ است و احتمال متحد شدن این دو استان ناراضی از حکومت چین را بیشتر و بحران امنیتی چین در مناطق غربی را افزایش داده که این امر در بلند مدت باعث کاهش نفوذ چین در کشورهای همسایه غربی برای حل مسائل امنیتی می‌باشد.

البته با این وصف، می‌توان به این باور نزدیک شد که قرقیزستان، همان‌طور که گفته می‌شود، محیطی ایده‌آل برای فعالیت‌های جاسوسی آمریکا در راستای اجرای عملیات محرمانه بی‌ثبات کننده است. از این رو، مقامات پنتاگون^۲ پس از وقوع انقلاب لاله‌ای^۳ مورد حمایت آمریکا در مارس ۲۰۰۵، توانستند موافقت باقی‌یاف را در استفاده از امکانات فرودگاه مناسب شامل، دستگاه‌های بسیار پیچیده الکترونیکی، دیدبانی از موشک‌های کلیدی و سایت‌های نظامی را در سین کیانگ به دست آورند که این اقدام نگرانی‌های پکن از ادامه جنگ در افغانستان و استفاده از خاک قرقیزستان بر علیه چین را افزایش داده است (Gajendrasingh, 2010: 57). در یک دهه حضور آمریکا در قرقیزستان شیوه‌های غیرمستقیم و پنهانی هم در دستور کار مقامات پنتاگون برای تاثیرگذاری بر امنیت چین قرار داشته است، به گونه‌ای که درگیری‌های قومی در جنوب قرقیزستان واقع در استان اوش^۴ را می‌توان بخشی از طرح ژئوپلیتیک واشنگتن در قرقیزستان با هدف کشیدن پای پکن به این باتلاق و گرفتار کردن آن برای آینده دانست.

^۱ . Rebiya Kadeer

^۲ . Pentagon

^۳ . Tulip Revolution

^۴ . Osh

انتقال بی‌ثباتی از آسیای مرکزی به مناطق مسلمان‌نشین سین کیانگ چین، از برنامه‌های راهبردی آتی کاخ سفید برای تاثیرگذاری بر امنیت چین بوده که آمریکا برای هدایت اوضاع این منطقه، نظامی کردن آن را در دستور کار قرار داده است. رابرت گیتس^۱ وزیر دفاع وقت آمریکا، با تشریح اقدامات آتی نظامی پنتاگون در قرقیزستان، ایجاد یک پایگاه نظامی در جنوب قرقیزستان برای مقابله با ناآرامی‌های استان اوش با هزینه ۱۰ میلیون دلار را تایید کرد و گفت در این پایگاه نظامیان علاوه بر اسلحه سبک به خمپاره‌انداز و موشک‌انداز مجهز خواهند شد. در مقابل چین با آگاهی از برنامه‌های استراتژیک آمریکا در قرقیزستان به همراه روسیه و در چارچوب سازمان همکاری شانگهای به قرقیزستان فشار آورد تا یک برنامه زمانی ۳ تا ۶ ماهه برای خروج نیروهای آمریکا از مناس تصویب کند. به دنبال این درخواست مجلس سنای قرقیزستان در ۱۹ فوریه ۲۰۰۹، خواهان بسته شدن و خروج نیروهای آمریکایی از پایگاه مناس شد. معینا با وجود فشارها به حکومت قرقیزستان برای خروج نیروهای آمریکایی، وزارت امور خارجه آمریکا با درک اهمیت ژئوپلیتیک قرقیزستان در تحقق اهداف خود، توانست در دسامبر سال ۲۰۱۰ با افزایش ۱۵۰ میلیون دلاری، اجاره پایگاه مناس را تا سال ۲۰۱۴ تمدید کند. از طرفی دولت چین در صدد بوده تا با سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و زیربنایی تاثیرات منفی ناامنی در قرقیزستان بر امنیت ملی چین را کاهش دهد. در راستای این هدف، یکی از طرح‌های اقتصادی دولت چین در آسیای مرکزی راه اندازی قطار سریع السیر اوراسیا می‌باشد که در زمره جاه طلبانه‌ترین طرح‌های زیربنایی جهان است. این راه آهن استان سین کیانگ چین را به قرقیزستان وصل می‌کند که در نهایت تا سال ۲۰۲۵ به آلمان متصل خواهد شد (Engdahi, 2010: 7).

چین در حال ساخت ۱۲ بزرگراه جدید در آسیای مرکزی است که به لحاظ اقتصادی رابطه سین کیانگ با قرقیزستان و سایر کشورهای همسایه آن را فراهم می‌کند و مسلماً روند همگرایی کشورهای این منطقه با چین را افزایش خواهد داد. از طرف دیگر، آمریکا با بحرانی جلوه دادن قرقیزستان و ایجاد درگیری‌ها در جنوب این کشور و انتقال آن به مرکز به دنبال اخلاص در طرح‌های اقتصادی چین و تهدید زایل بودن قرقیزستان برای منافع اقتصادی چین است (Muzalvsky, 2010: 7) تا از این طریق از نفوذ هر چه بیشتر چین به سایر کشورها از طریق گذرگاه‌های قرقیزستان جلوگیری کرده و این کشور را منطقه‌ای بی‌ثبات برای

^۱ . Robert Gates

طرح‌های بلند مدت اقتصادی چین نشان دهد؛ چرا که هر گونه توسعه زیربنای اقتصادی در قرقیزستان سایر کشورهای منطقه را به سوی همکاری‌های بیشتر با چین سوق می‌دهد. تهدیدهای امنیتی چین در مناطق شمال غربی، کشور قزاقستان که شریک ناتو در برنامه مشارکت برای صلح است را در بر گرفته است. قزاقستان در قبال دریافت کمک مالی، فرودگاه آلماتی را در اختیار نیروهای آمریکایی قرار داد، تا برای حمایت از عملیات در افغانستان مورد استفاده قرار دهند. در حقیقت، طرح استفاده از حریم هوایی قزاقستان برای نیروهای آمریکایی که توسط مجلس سنای قزاقستان تصویب شد، فرودگاه آلماتی را به عنوان فرودگاه رزرو و در مواقع اضطراری با هدف پشتیبانی از جنگ علیه تروریسم در اختیار نیروهای آمریکا قرار داد. نکته حائز اهمیت در استفاده از این پایگاه برای چین این بود که هواپیماهای جنگی آمریکا برای رسیدن به مرزهای افغانستان از فرودگاه آلماتی به مدت ۲ تا ۳ ساعت در نزدیکی مرزهای غربی چین به پرواز در می‌آمدند که این امر باعث افزایش نگرانی‌های پکن شده بود. به دنبال توسعه روابط امنیتی آمریکا و قزاقستان در زمینه مبارزه با تروریسم و کمک‌های مالی برای ثبات داخلی در ژوئیه ۲۰۱۲ در یادار رای مابوس^۱، وزیر دفاع آمریکا با دژاکسی بکف^۲، وزیر دفاع قزاقستان ملاقات نمود و دو طرف درباره اجرای طرح همکاری دفاعی به منظور آموزش و تجهیز یگان حافظ صلح، آموزش نیروهای ویژه، کمک فنی و آموزش نظامی و همچنین در مورد طرح جدید دفاعی برای سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱۷ به توافق رسیدند (Nichol, 2013: 23). این اقدام دولت آمریکا در راستای همکاری‌های دراز مدت نظامی با قزاقستان صورت گرفت تا امکانات بیشتری در اختیار آمریکا پس از خروج نیروهای بین‌المللی از افغانستان قرار دهد و از نزدیکی بیشتر قزاقستان به چین در جهت حل مسائل امنیتی مشترک در منطقه و همچنین همکاری‌های نظامی در قالب سازمان همکاری شانگهای بکاهد.

رهبران چین با وجود اهمیت انکارناپذیر کشورهای آسیای مرکزی در تامین منافع اقتصادی و سیاسی هیچگاه از اهمیت افغانستان در تکمیل این منافع غافل نبوده‌اند؛ زیرا بی‌توجهی چین به افغانستان منجر به تشویق همکاری سایر کشورهای آسیای مرکزی با قدرت‌ها دیگر از جمله آمریکا خواهد شد، مسئله‌ای که در دهه ۹۰ میلادی به

1. Ray Mabus
2. Dzhaksybekev

سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی در منابع انرژی آسیای مرکزی توسط شرکت‌های نفتی آمریکا منجر گردید. نگاه چین به افغانستان پس از تداوم حضور نیروهای آمریکایی و افزایش ناامنی‌ها در شرق این کشور و افزایش امکان انتقال آن به منطقه جدایی طلب چین عمیق‌تر شده است. از طرف دیگر با وجود هزینه‌های فزاینده نظامی و اقتصادی که آمریکا و متحدان برای مبارزه با تروریسم و بازسازی افغانستان صرف نموده‌اند با آشکار شدن اختلافات بین رئیس‌جمهور افغانستان با آمریکا، روابط بین پکن و کابل در حال گسترش است. افزایش نفوذ اقتصادی چین در افغانستان در سال ۲۰۰۷ به سرمایه‌گذاری ۳/۵ میلیارد دلاری در معدن مس آیناک^۱ یکی از بزرگترین معادن مس جهان مربوط می‌شود. پس از این سرمایه‌گذاری در ۲۴ مارس ۲۰۰۷ حامد کرزی و هو جین تائو در پکن به توافقی اقتصادی رسیدند که ضلع سوم آن، پاکستان متحد سنتی چین را در بر می‌گرفت. سرمایه‌گذاری در میدان نفتی آمودریا در دسامبر ۲۰۱۱ با سرمایه اولیه ۴۰۰ میلیون دلار حاکی از استراتژی‌های بلند مدت چین برای نزدیکی هر چه بیشتر به حکومت افغانستان در زمینه مسائل اقتصادی و امنیتی است. سرمایه‌گذاری‌هایی که دسترسی به متحد سنتی پاکستان از طریق افغانستان را فراهم می‌کند. نخستین نشانه این تلاش‌ها در کنفرانس ۱۵ ژوئن ۲۰۱۱ سازمان همکاری‌های شانگهای در آستانه آشکار گردید و بحث همکاری و تشکیل اتحاد سه جانبه میان چین، افغانستان و پاکستان مطرح شد و اصطلاح گروه پامیر^۲ به این اتحاد سه جانبه اطلاق گردید. چین طرح‌هایی برای اتصال بندر گوادر به سین کیانگ از طریق افغانستان در جهت تامین امنیت و عرضه موثرتر منابع انرژی خلیج فارس دارد. این طرح به عدم وابستگی چین به تنگه مالاکا که حدود ۸۰ درصد از واردات نفتی چین از آن منطقه عبور می‌کند و تحت سلطه نیروی دریایی آمریکا می‌باشد کمک خواهد کرد (Muzalevsky, 2010: 55). دستیابی به اهداف اقتصادی در افغانستان نیازمند محیط امنیتی و باثبات برای دو کشور است که با حضور نیروهای آمریکایی این محیط امن با چالش بزرگی مواجه بوده است؛ زیرا گسترش رو به شرق عملیات ضد تروریستی آمریکا در افغانستان، تهدیدی جدی برای منطقه استراتژیک و ناآرام چین در سین کیانگ برای اولین بار از زمان پایان جنگ آمریکا با ویتنام است. در چنین شرایطی که از منظر امنیتی برای چین نگران کننده است، کاملاً منطقی به نظر می‌رسد که چینی‌ها مشتاقانه منتظر خروج

۱. Aynak

۲. Pamir Group

نیروهای آمریکایی از کشورهای همجوار با مناطق ناامن غربی کشورشان باشند زیرا بر این باور هستند که از زمان حضور نیروهای آمریکایی در منطقه حوزه فعالیت تروریست‌های افغانستان به سایر کشورهای آسیای مرکزی گسترش یافته و همین مسئله سرمایه‌گذاری‌های چین در آسیای مرکزی را با چالش بزرگی مواجه کرده است.

نتیجه‌گیری

ایالات متحده آمریکا با آگاهی نسبت به خیزش چین در عرصه‌های مختلف به خصوص پس از شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای به ابتکار چین به دنبال آن بوده تا از راه‌های مختلف به محدوده جغرافیایی این سازمان نفوذ کند یا حداقل از نزدیک بر فعالیت‌های چین نظارت داشته باشد. اهمیت این استراتژی آمریکا زمانی دوچندان می‌شود که بحث عضویت برخی از قدرت‌های منطقه‌ای در این سازمان پررنگ‌تر می‌گردد. جنگ بر علیه تروریسم بهترین فرصت را برای آمریکا در جهت ایجاد پایگاه‌های نظامی در مرزهای غربی چین و مقابله با توسعه طلبی‌های اقتصادی چین در آسیای مرکزی به وجود آورد؛ اما با گذشت زمان و آشکار شدن نیت واقعی آمریکا در منطقه، واکنش‌های چین نسبت به حضور آمریکا در منطقه افزایش یافت و محدودیت‌هایی را برای حضور نیروهای آمریکایی به وجود آورد. با این وجود، آمریکا در چارچوب استراتژی کلی خود در تقابل و مهار چین در منطقه آسیای مرکزی کوشیده است:

۱. با توجه به نیاز رو به تزاید اقتصاد چین به منابع انرژی با مانع‌سازی بر سر راه این هدف با گسترش نفوذ اقتصادی چین در این منطقه مقابله نماید؛
۲. از طریق ایجاد پایگاه و افزایش حضور نظامی در مسیر محاصره استراتژیک چین گام بردارد؛
۳. با ناامن‌سازی غرب چین از طریق تشدید تمایلات جدایی طلبی و قومی، این کشور را درگیر برخی مسائل امنیتی سازد؛
۴. از طریق مجموعه این اقدامات از هر چه قدرتمندتر شدن چین در چارچوب همکاری‌های منطقه‌ای جلوگیری به عمل آورد.

منابع و مأخذ

- شفيعی، نوذر (۱۳۸۹)، "تبیین روابط چین و آمریکا در برابر سازمان همکاری شانگهای"، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال سوم، شماره هفتم.
- عزتی، عزت الله (۱۳۸۴)، ژئواستراتژی، تهران: سمت.
- فیاضی، محسن (۱۳۸۸)، "سازمان همکاری شانگهای، فرصتی برای مشارکت چین و روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۸.
- Allison, Roy (2008), "Security Cooperation between Western States and Russia over Central Asia/ Afghanistan: The Changing Role of Uzbekistan", *chatham house*, 10st James Square, London, 12, july.
- Bhadrakumar, M.k (2006), "China Resets Terms of Engagement in Central Asia", *Asia times Online*, 24 March.
- Dwivedi, Ramakant (2006), "China Central Asia Policy in Recent Times", *China and Eurasia Forum Quarterly*, Vol. 4, 17, May.
- Engdahi, William (2010), "Kyrgyzstan Roza Revolution - Cui Bono?", Washington - Moscow - Beijing and The Geopolitics of Central Asia", *Global Research*, 25, May.
- Fouskas, Vassilis and Bulent Gokay (2005), "The New American Imperialism: Bush War on Terror and Blood for Oil", *Praeger Publishers*, Vol. 23, 16 September.
- Gajendrasingh, Kurman (2010), "Geopolitical Battle in Kyrgyzstan over U.S Military Lilypond in Central Asia", *Newdehli*, Vol.12, No. 11, April.
- Gwertzman, Bernard (2005), "U.S Analysts in Creasingly Alarmed About China's Military Modernization", *Council of Foreign Relations*, USA, Vol. 6, No. 25, January.
- Hsiao, Russel (2010), "Major Reforms in The 12 Five Years Plan?", *Jamestown Foundation, China Brief*, Vol.10, No. 2 May.
- Iseri, Emre (2009), "The U.S Grand Strategy and the Eurasian Heartland in the Twenty- First Century", *Geopolitics*, Vol. 32, No. 4, June.
- Liu, Xuecheng (2006), "China's Energy Security and its Grand Strategy", *Policy Analysis Brief, Stanly Foundation*, Vol.18, No. 7, May
- Mersheimer, Johnt and Zbigniew Brezeznski (2005), "Clash of Titans", *Jaw Issue*, Vol. 26, No, 17 December.
- Murphy, David (2003), "Asia's Pipeline Politics", *Far Eastern Economic Review*, Vol. 60, No. 18, February.
- Muzalevsky, Roman (2010), "The Implications of China's High -Speed Eurasian Railway Strategy for Central Asia", *Eurasian Dily Monitor*, Vol. 7, 2 August.

- Muzalvesky, Roman (2010), "The Economic Underpinnings of China's Regional Security Strategy in Afghanistan", *Eurasian Daily Monitor*, Vol. 7 Issue, 15, April.
- Nichol, Jim (2013), "Kazakhstan: Recent Developments and U.S Interests", *Specialist in Russian and Eurasian Affairs*, Vol. 22, 7, June.
- Palmesi, Mirko (2008), "Who Rises and Who Falls: The Influence of American, Russian and Chinese Foreign Policies on Central Asian Stability", *Universite de Montral*, Vol. 16, No. 16, August.
- Ron, huisken (2009), "Rising China: Power and Reassurance", *The Australian National University Anuepressy*, Vol.17, No. 3, June.
- Saurbek, Zhanibek (2008), "Kazakh – Chinese Energy Relations: Economic Pragmatism or Political Cooperation?", *Central Asia Caucasus Institute Silk Road Studies Program, China and Eurasia Forum Quarterly*, Vol. 6, No.19, October.
- Sheshkin, Philip (2005), "In Putin Back Yard, Democracy Stirs – with U.S Help", *The Wall Street Journal*, Vol.11, No. 25, February.
- Swanstrom, Niklas (2005), "China and Central Asia: A New Great Game or Traditional Vessel Relations", *Journal of Contemporary China*, vol.16, No. 27, November.
- Wishnick, Elizabeth (2009), "Russia, China, The United States and Central Asia: Prospects for Great Power Competition and Cooperation in The Shadow of The Georgian Crisis", *Strategic Studies Institute*, Vol.13, No. 18, March.
- Yin, Lihak and Wang Zhengxu(2011), "China Advancements in Central Asia", *East Asian Policy, University of Nottingham*, Vol.14, No. 16, November.
- www. defenselink.mil, U.S Department of Defense, Quadrennial Defense Reviw Report , 2006,2,8.
- www. eia.doe. gov/emeu/cabs/china consumption natural gas – oil, cfm/international energy outlook.htm.1 , 2013,3,17.